

تأملی در مسئله بحران علم در ایران

○ فاطمه جواهری
استادیار گروه علوم اجتماعی
دانشگاه تربیت معلم تهران

مقدمه:

جامعه می‌باشد. باتوجه به هدف فوق مؤلف ابتدا براساس یک رویکرد برون‌گرا به شناسایی عوامل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی که از بطن ساختار جامعه بر نهاد علم تأثیر می‌گذارد پرداخته است. سپس عواملی را که از خلال مناسبات درونی نهاد علم موجب کاهش کارایی آن شده، مورد بررسی قرار می‌دهد.

محتوا و ساختار کتاب

محتوای مطالب در چهار بخش سامان یافته است. بخش اول به مقدمه بخش دوم به علم و روند شکل‌گیری آن بخش سوم به موانع رشد علمی ایران و بخش چهارم به نتیجه‌گیری نهایی اختصاص دارد. بخش ۱ یعنی مقدمه شامل معرفی مسئله، هدف و روش کتاب است. مسئله اصلی کتاب بررسی موانع رشد علم در ایران است. از آنجا که پیشرفت هر جامعه به قدرت تفکر اعضا آن وابسته است، وجود یک نظام علمی کارآمد تضمین‌کننده نیروی فکری جامعه است. به زعم نویسنده در حال حاضر به طور آگاهانه موانعی وجود دارد که پیشرفت علم در جامعه ایران را دچار تأخیر می‌نماید. هدف مؤلف شناسایی این موانع و تلاش برای چاره‌جویی از آنهاست. به این منظور با استفاده از روش تحلیلی و نه تجربی. آماری به تجزیه و تحلیل مسائل مورد نظر پرداخته و در پاره‌ای از موارد هم از شواهد تجربی بهره‌برداری کرده است. در خلال ارائه مطالبه مؤلف به دفعات مشکلات نظام علمی کشور را با موارد مشابه آن در جوامع توسعه یافته مقایسه می‌کند و به این ترتیب آراء خود را مستدل می‌سازد. بخش ۲ به تعریف علم و فرایند شکل‌گیری آن اختصاص دارد. بنابر تعریف کتاب علم شناختی است:

مطمئن درباره یک مسئله،

که برپایه تعقل و تفکر شکل گرفته،

براساس روش‌های قیاسی یا استقرائی صحیح به دست آمده،

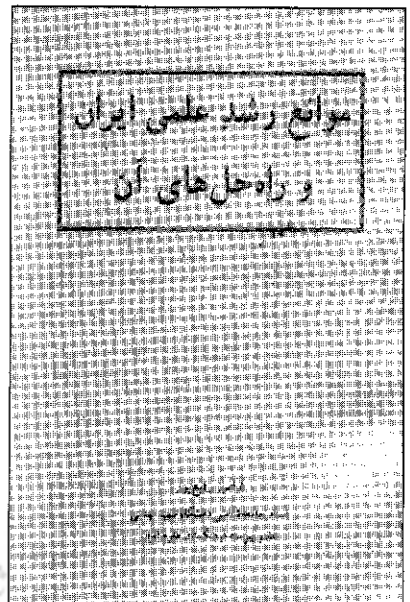
در یک مجموعه از روابط علی به طور نظام یافته

و متقن،

مهم‌ترین دغدغه یک جامعه شناس شناسایی علل عقب ماندگی جامعه و تلاش برای اصلاح آن است. «موانع رشد علمی ایران و راه حل‌های آن» نهمین کتاب دکتر فرامرز رفیع پور، بر اساس دل‌نگرانی وی در مورد یکی از مهم‌ترین مشکلات جامعه ایران شکل گرفته است. هر جامعه‌ای برای آنکه به‌طور موفقیت‌آمیز به اهداف خود دست یابد نیازمند است تمام نیروی فکری خود را به کار بندد. نهاد علم اساسی‌ترین مجموعه‌ای است که با تولید و انتقال دانش می‌تواند در زمینه حل مشکلات جامعه و تحقق اهداف جامعه مؤثر باشد. بنابراین اگر این نهاد دچار نارسایی‌ها و محدودیت‌های قابل ملاحظه‌ای باشد، رشد و پیشرفت جامعه به کندی می‌گراید.

اکثر کتاب‌هایی که تاکنون از سوی اندیشمندان داخلی در باب علم به رشته تحریر در آمده به چند گروه قابل تفکیک است. برخی از این آثار مانند «تاریخ علم در ایران» (فرشادی ۱۳۶۵) به ابعاد تاریخی رشد علم در ایران توجه دارد. این قبیل آثار اغلب به معرفی جریان‌ها و سنت‌های علمی و کارنامه دانشمندان ایرانی اختصاص دارند. دسته‌ای دیگر از کتب موجود مانند «علم‌شناسی فلسفی: گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی» (سروش ۱۳۷۲) به بررسی مباحث معرفت‌شناسی، فلسفه علم و روش شناسی علم اختصاص دارد. دسته سوم شامل معدود منابعی است که تحت عنوان «جامعه‌شناسی علم» (نوکل ۱۳۷۰، محسنی ۱۳۷۲) تألیف شده است. آثار اخیر بیشتر به مثابه یک کتاب درسی، دانشجویان رشته جامعه‌شناسی را با مبانی نظری شاخه جامعه‌شناسی علم و معرفت آشنا می‌سازند.

هیچ‌یک از منابع فوق به شیوه‌ای مسئله‌پردازانه به مطالعه و ارزیابی وضعیت کنونی نهاد علم در ایران نپرداخته‌اند. از این حیث کوشش دکتر رفیع پور جهت بررسی موانع رشد علم در ایران و تلاش برای ارائه راه حل‌های آن، در نوع خود اقدام بدیعی است و مبین تلاش ایشان جهت پالایش نظام علمی و اصلاح



موانع رشد علمی ایران و راه حل‌های آن

فرامرز رفیع پور

شرکت سهامی انتشار

۱۳۸۱

و بر اساس ضوابط قابل قبول به طور بین‌ذهنی ارائه شده

و به تبیین یا پیشگویی می‌پردازد.

کنجکاوی، میل به شناخت، تلاش برای حل یک مسئله یا رفع یک نیاز که سرمنشأ معرفت علمی است از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد. از آن پس نهاد علم مسئول است که نیروهای فکری مساعد را در مسیر صحیح به جریان اندازد. اما در ایران فرایند با محدودیت‌هایی مواجه است که نویسنده به آنها اشاره دارد.

بخش ۳ به معرفی موانع پیشرفت علم در جامعه ایران اختصاص دارد. در این بخش ابتدا به عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که از بیرون نهاد علم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، توجه می‌شود. سپس عواملی که در درون نهاد علم وجود دارد بررسی می‌شود.

قسمت ۳-۱ به عوامل فرهنگی مربوط است. در این میان ابتدا تأثیر استبداد نامستدل مورد بررسی قرار می‌گیرد. مؤلف استبداد نامستدل را در برابر استبداد مستدل به‌کار می‌برد. از نظر ایشان در بعضی از شرایط مثلاً در ارتش یا در زمان آشفتگی‌های اجتماعی و در شرایط عدم توافق در مورد ارزش‌ها، استبدادی که مبتنی بر سلسله‌مراتبه اعمال قدرت در جهت ایجاد انتظام اجتماعی است دارای کارکرد است. اما استبداد نامستدل قدرتی است که از خویشاوند سالاری، رابطه با افراد ذی‌نفوذ سرچشمه گرفته و با استفاده ابزاری از مذهب تقویت می‌شود. غلبه این فرهنگ که گاه از آن با عنوان روش «پسر خاله‌ای» یاد می‌شود موجب شده گاهی افرادی که در رأس هرم تصمیم‌گیری و سازماندهی علم قرار می‌گیرند بر پایه رابطه‌گرایی و نه شایسته‌گزینی انتخاب شوند. در چنین وضعیتی که یک استبداد نامستدل حاکمیت پیدا می‌کند افراد فاقد صلاحیت در رأس نهاد علم قرار می‌گیرند. از آنجا که این افراد فاقد صلاحیت واقعی برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل علمی هستند اغلب سیاست‌های ناکارآمد خود را به دیگران تحمیل می‌کنند و به این ترتیب با اعمال استبداد نامستدل مانع رشد علم می‌شوند.

نگرش جامعه نسبت به رابطه میان مذهب و علم از دیگر عوامل فرهنگی تأثیرگذار بر رشد علم

است. از نظر نویسنده تربیت مذهبی رایج در جامعه به طوری است که با وجود تأکید شدید بر لزوم رعایت قواعد دینی، استدلال‌های منطقی پشتوانه آنها کمتر بیان می‌شود. همچنین تممیم اصل تقلید از حوزه احکام شرعی به سایر ابعاد دینداری باعث می‌شود کنجکاوی و تفکر انتقادی در نوجوانان و جوانان کاهش یابد. این شرایط موجب نوعی تعارض است. زیرا در دنیای علم باید به دنبال علت بود اما آموزش‌های مذهبی که بخش قابل توجهی از فرایند جامعه‌پذیری انسان را شکل می‌دهد، قواعدی مخالف آن وضع می‌کند. همچنین قالب‌های فکری محصور و محدود که متناسب با درک عرفی از آموزه‌های دینی است به یک دانشمند اجازه نمی‌دهد تا مزایای اندیشه خود را به بیرون از دایره مجاز عرف مذهبی بسط دهد. البته نویسنده اذعان دارد که نارسایی موجود نه به ماهیت دین بلکه به نقصان ما در استفاده صحیح از دین ارتباط دارد. در این زمینه پیشنهاد می‌شود نقاط ضعف تربیت و سازماندهی امور مذهبی شناسایی و اصلاح شود.

غلبه رفتارهای هنجاری یکی دیگر از مؤلفه‌های فرهنگی است که مانع ارائه ایده‌های جدید می‌شود. همچنین عنصر تضاد که در تمام سطوح روابط اجتماعی مستتر است برآیند نیروهای فکری را منفی یا خنثی می‌سازد. به این ترتیب امکان همفکری میان دانشمندان و تراکم دانش کاهش می‌یابد. بنابراین نظام شخصیتی که مبتنی بر این قواعد ارزشی و هنجاری شکل می‌گیرد دارای ویژگی‌هایی است که با اقتضات علم و ورزشی متعارض است. در حالی که استقلال علم ایجاب می‌کند که از غلبه قواعد ایدئولوژیک برحذر باشد. در غیر این صورت نه تنها رشد علم محدود می‌شود بلکه از اعتبار آن نیز کاسته می‌شود.

در قسمت ۳-۲ نقش عامل سیاسی بررسی شده است. براساس نظر نویسنده مسئولین جامعه تأثیر بسزایی در پیشرفت علم دارند. در این راستا به مقاطعی از تاریخ ایران اشاره دارد که به واسطه تمهیدات زمامداران وقت دانشمندان بزرگی مانند ابوریحان، ابن سینا و فارابی رشد کردند. از نظر نویسنده در نظام سیاسی کنونی منزلت علم و عالم به طور واقعی مورد تقدیر قرار نمی‌گیرد یا بخش قابل توجهی از آن جنبه نمایشی دارد. عالمان جامعه زمانی در جایگاه واقعی

اصل وحدت بخش کلیه مباحث کتاب

ریشه‌یابی مشکلات موجود نهاد علم در ایران

و کوشش

برای اصلاح آن است.

در این میان هم

به نقش عوامل زمینه‌ای

که دارای ابعاد ساختاری هستند

و هم به نارسائی‌های درونی نهاد علم توجه شده است

خود قرار دارند که مسئولین به فایده علم برای پیشبرد جامعه به طور واقعی معتقد باشند. همچنین مسئولین به منظور تنظیم برنامه‌های دقیق و عملی برای اداره کشور و به اجرا گذاشتن آن لازم است از تجربه و سرمایه فکری دانشمندان استفاده کنند. مقام متفکرین در صورتی در عمل مورد احترام قرار می‌گیرد که نظام سیاسی در جهت رفع نیازهای دانشمندان اهتمام ورزد به این ترتیب زمینه‌های فراهم می‌شود تا دانشمندان بتوانند در مورد مسائل اساسی‌تر بیاندیشند.

در قسمت ۳-۳ تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی منتج از توسعه برون‌زا مورد بررسی قرار می‌گیرد. سیاست سازندگی که ادامه همان مسیر توسعه برون‌زای قبل از انقلاب است بدون تحقق پیشنیازهای اولیه توسعه، جامعه را در مسیر استفاده از آخرین حلقه تولید کشورهای توسعه یافته پیش می‌برد. به این ترتیب در اثر اشاعه ارزش‌های مصرفی و رواج کالاها و خدمات جدید ساختار سنتی نیازها تغییر می‌یابد. این فرایند که با افزایش نابرابری اجتماعی، به نمایش گذاشتن مظاهر ثروت و تبلیغ برای مصرف بیشتر همراه است فضای هنجاری را به وجود می‌آورد که در چارچوب آن افراد به مقایسه خود با دیگران می‌پردازند و در نتیجه نیاز به ارتقاء در آنها تشدید می‌شود.

در چنین شرایطی برخورداری از مدارک علمی بالا به ابزاری برای کسب آرزو و منزلت اجتماعی تبدیل می‌شود. از طرف دیگر قانون نظام هماهنگ پرداخت‌ها که براساس آن حقوق کارمندان دولت بر حسب درجه تحصیلی آنها تعیین می‌شود، تمایل به کسب مدارک علمی را تشدید می‌کند. همچنین تأثیر پذیری مسئولین جامعه از جو هنجاری به وجود آمده و نیاز به اثبات برخورداری از برخی ضوابط تعیین شده برای توسعه یافتگی، به گسترش روزافزون دوره‌های تحصیلات تکمیلی دامن می‌زند. مجموعه این عوامل باعث شده کیفیت گرایی در علم تحت الشعاع کمیت قرار گیرد.

نویسندگان این وضعیت آموزش عالی را به صابونی تشبیه می‌کنند که در یک سطل آب انداخته شده باشد و با هم زدن آن تولید کف شود و مسئولین جامعه به بزرگی آن افتخار کنند. در این شرایط افراد بیشتر بانه‌گیزه پیشرفت اجتماعی وارد عرصه علم می‌شوند. بدیهی است که فارغ التحصیلان این نظام از انگیزه و کارایی لازم برای حل مشکلات جامعه برخوردار نخواهند بود. برای رفع این نقیصه مؤلف پرهیز از اتخاذ الگوی توسعه ظاهری، تأکید بر مکانیزم‌های رشد درونی و اتخاذ سیاست‌های متناسب با شرایط و امکانات جامعه را پیشنهاد می‌کند.

تا این مرحله مؤلف در صدد نشان دادن این واقعیت است که هنجارهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی چگونه موجب انسداد فرایند رشد علم می‌شوند. در قسمت ۴-۳ ابتدا نقش عوامل سازمانی بیرون از دانشگاه و سپس عوامل سازمانی داخل دانشگاه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از جمله عوامل سازمانی که از بیرون دانشگاه بر سرنوشت علم تأثیر می‌گذارد، تعدد سازمان‌های

مؤلف ابتدا براساس

یک رویکرد برون‌گرا

به شناسایی عوامل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی

که از بطن ساختار جامعه

بر نهاد علم تأثیر می‌گذارد، پرداخته است.

سپس عواملی را که

از خلال مناسبات درونی

نهاد علم

موجب کاهش کارایی آن شده، مورد بررسی قرار می‌دهد

تصمیم‌گیری است. دخالت‌های نابجای مراکز مختلف مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، وزارت بهداشت وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که فاقد برنامه منسجم و متفکرانه است موجب پیچیدگی و ناهماهنگی امور، فعالیت‌های موازی و تصمیم‌گیری‌های غیر حساب شده می‌شود.

همچنین رشد بی‌رویه مراکز آموزشی وابسته به سازمان‌ها و وزارتخانه‌های مختلف نیز از جمله عواملی است که به چند پارگی و تشتت آموزش عالی می‌افزاید. «عدم یکپارچگی آموزشی و پائین بودن سطح آن در جامعه تحقق وحدت نمادی را مشکل می‌سازد.» (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۴۲) این فرایند به تدریج موجب کاهش بهره‌وری علمی می‌شود.

از بین عوامل درون سازمانی به موانع موجود در سطوح مختلف مدیریت دانشگاه، استادان، دانشجویان و سازمان‌های علمی فرا دانشگاهی توجه شده است. همانطور که قبلاً گفته شد تحت تأثیر جو فرهنگی جامعه یکی از موانع مهم رشد علم غلبه اولویت‌های سیاسی و عقیدتی در انتصاب مدیران و مسئولان رده‌های مختلف دانشگاه است. این مدیران قرار است متولی حل مسائل و مشکلاتی باشند که دایره آن از حیطه دانش و تجربه آنان بزرگ‌تر است. بنابراین آنها برای ایفاء نقشی که به عهده دارند از کفایت لازم برخوردار نخواهند بود.

یکی از پیامدهای این قبیل انتصاب‌ها به هم‌ریختگی قشربندی اجتماعی در نهاد علم است. علم نیز مانند هر نظام اجتماعی دیگر مبتنی بر نوعی سلسله مراتب اجتماعی است. ارتقاء از این سلسله مراتب بر اساس کسب تدریجی دانش، تجربه و تخصص انجام می‌گیرد. در حال حاضر بی‌عنایتی به اصل شایسته‌گزینی باعث شده افراد جوان، کم‌تجربه و گاه جاه‌طلب در رأس امور قرار گیرند. ارتقاء شتابزده اشخاص فاقد صلاحیت موجب ناراضیاتی افرادی است که از کفایت بیشتری برخوردارند. به این ترتیب تضاد و فردگرایی جایگزین همدلی و تفکر جمعی می‌شود. در حالی که برای حفظ کارکرد علم لازم است سلسله مراتب علمی و ملاحظه تفاوت افراد در تجربه قدرت

تفکر، مقام تصمیم‌گیری و مقبولیت اجتماعی بیشتر توجه شود.

نارسایی آئین نامه‌های ارتقاء به شیوه‌های دیگر نهاد علم را دچار صوری‌گرایی کرده است. به عنوان مثال برای ارتقاء به مرحله استادی یک مقاله (علمی پژوهشی) حداکثر ۷ امتیاز و یک کتاب در بالاترین حد ۲۰ امتیاز کسب می‌کند. بنابراین افراد با تدوین مقاله می‌توانند بیش از نگرارش کتاب امتیاز به دست آورند. در حالی که در چارچوب مقاله نمی‌توان توانایی حل مسائل اساسی را به طور جامع احراز نمود. در عوض تألیف یک کتاب که مدت بیشتری نویسنده را مشغول خود می‌سازد نیازمند تفکر و تعمقی بیشتر است. در واقع ضوابط تشویق و ارتقاء به گونه‌ای طراحی شده که اهل علم را به سوی کمی‌گرایی و نه دانشمند شدن سوق می‌دهد.

از جمله عواملی که در سطح اساتید موجب کندی فعالیت‌های علمی می‌شود دغدغه تأمین نیازهای اساسی زندگی، مشکل دستیابی به اطلاعات روز آمد، عدم وجود تسهیلات کافی برای تولید خدمات، عدم مجوز استخدام دستیار و محدودیت فرصت‌های مطالعاتی است. در این وضعیت اساتید نمی‌توانند بخش قابل ملاحظه‌ای از علاقه و انرژی خود را در امر تولید و انتقال دانش متمرکز سازند. در واقع نظام پاداش دهی بر انگیزه و کیفیت کار اهل علم تأثیر می‌گذارد. البته عملکرد دانشمندان فقط تحت تأثیر علقه‌های مادی نیست بلکه علقه‌های شناختی که موجب شیفتگی نسبت به معرفت است به نوبه خود به فعالیت آنها جهت می‌دهد. اما در چنین ساختاری لازمه دانشمندان شدن چشم‌پوشی از مواهب معمول زندگی است.

در خلال بررسی موانع درون سازمانی نقش نظام آموزش و پرورش نیز از سه بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ابتدا مدیریت‌های ناپایدار در سطح وزارت آموزش و پرورش موجب اتخاذ سیاست‌های شتابزده و نسنجیده است. در مرحله بعد محتوای آموزش‌های ارائه شده اغلب با نیازهای جامعه بی‌ارتباط است و نسبت به هویت ملی فرهنگی ایران قبل از اسلام بی‌توجه است. علاوه بر این تبلیغات دینی ناکارآمد

ناکارآمد بودن برنامه‌های درسی و آموزشی رایج در دانشگاه در تضعیف رشد معرفت علمی مؤثر است. به استثناء بعضی از رشته‌های پزشکی برنامه و محتوای درسی غالب رشته‌ها به دلیل تقلید و کی‌پردازی از متون خارجی در بسیاری از موارد با نیازهای جامعه بیگانه است. به این دلیل دانشجویان پس از اتمام تحصیلات به سختی می‌توانند از دانش خود برای حل مسائل جامعه استفاده کنند. در واقع آموزش دانشگاهی کمتر با نیازهای جامعه و بازار کار هماهنگ است.

در خاتمه به نقش سازمان‌های علمی فزادانگاهی مانند فرهنگستان‌ها و انجمن‌های علمی اشاره می‌شود. انتظار می‌رود این قبیل سازمان‌ها با تعیین اولویت‌های تحقیقاتی، ایجاد هسته‌ها و قطب‌های علمی، تقویت ارتباطات میان رشته‌ای، ادغام تئوری‌ها و یافته‌های علمی بتوانند در توسعه علم مؤثر واقع شوند. اما در جامعه ما اهداف و شرح وظایف مربوطه هنوز به طور دقیق تعریف عملیاتی نشده است.

بخش ۴ با ارائه خلاصه‌ای از مباحث پیشین، نتیجه‌گیری و پیشنهادها را به پایان می‌رساند. شواهد و استدلال‌های ارائه شده در بخش‌های پیش مبین آن است که دستاوردهای علمی یک جامعه فقط تابع قواعد درونی نهاد علم نیست. بلکه پیشرفت علم از یک سو تحت تأثیر مدیریت مناسب و از طرف دیگر تحت تأثیر مناسبات ساختار جامعه می‌باشد.

مؤلف در راهس پیشنهادها خود به این نکته اشاره دارد که تفکرهای فردی برای حل مسائل جامعه کفایت نمی‌کند. بنابر این لازم است اندیشمندان متعدد در یک مجموعه علمی پایدار بایکدیگر مجتمع شوند. این متفکرین باید مسائل بنیانی جامعه را در قلمرو تخصص خود شناسایی نمایند و براساس یک برنامه دقیق راه حل‌های مناسب آن را ارائه نمایند. در این راستا شایسته است اساتید نقش تربیتی خود را به طور کامل ایفا نمایند. به این معنا که هر دانشمند مانند یک کشاورز مجرب باید بذرهایی نیکو یعنی دانشجویان علاقمند و قابل را انتخاب نماید و از خلال فرایند استاد و شاگردی به تربیت آنها بپردازد و به تدریج نسل بعد از خود را تولید و جایگزین سازد.

بر این اساس باید شرایطی فراهم شود تا به خصوص

مستتر در متن کتب درسی موجب دلزدگی نوجوانان از آموزه‌های دینی می‌شود. بنابراین کم بها دادن به هویت ملی و تبلیغات دینی ضعیف باعث می‌شود احساس تعهد و علاقه جوانان نسبت به وطن و مذهب به تدریج تضعیف شود. در نهایت روش آموزش هم به گونه‌ای است که به جای کنجکاری و تفکر تولیدی، ابداع و نوآوری، شیوه‌های حل مسئله و آموزش‌های کاربردی بیشتر بر آموزش‌های نظری و محفوظات ذهنی تکیه دارد. بنابراین نظام آموزش و پرورش که باید اذهان دانش‌آموزان را برای کسب معرفت علمی آماده سازد خود به یک مانع بزرگ تبدیل می‌شود. از این رو نیروهای ورودی به دانشگاه دارای یک نقطه ضعف بنیانی هستند.

در سطح دانشجویان نیز موانعی وجود دارد که پیشرفت علم را محدود می‌سازد. انگیزه رفتار و تعامل دانشجویان تحت تأثیر فضای موجود در جامعه است. دانشجویان به جای علاقه و توان شخصی اغلب بر اساس ارزش‌های اجتماعی به انتخاب رشته می‌پردازند. به این ترتیب آنها انگیزه کافی برای سختکوشی و تحمل مرارت‌های علم را ندارند. سیستم ناقص گزینش دانشجو که بیشتر به سنجش اطلاعات اهمیت می‌دهد و به خصوصیات شخصیتی و آمادگی روحی آنها بی‌اعتنا است به این نقیصه دامن می‌زند.

- زمینه اجتماعی - فرهنگی داخل دانشگاه هم در تشدید وضعیت فوق سهیم است. در دانشگاه‌ها به دلیل حضور همزمان دانشجویانی که دارای قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های مختلف هستند نوعی در هم ریختگی فرهنگی وجود دارد. همچنین عدم توازن میان شرایط موجود در مدرسه و دانشگاه قابل تأمل است. برای مثال برنامه‌های درسی و انجام تکالیف درسی در نظام آموزش و پرورش در هفته به طور میانگین ۸۲ ساعت از زمان مفید هر دانش‌آموز را به خود اختصاص می‌دهد. در حالی که این زمان در دانشگاه به طور میانگین به ۲۴ ساعت تقلیل می‌یابد. در اکثر موارد دانشگاه برنامه خاصی برای استفاده از زمان اضافه جوانان ندارد. شرایط فوق یعنی پتانسیل بسیار بالای جوانان بی برنامه زمینه مساعدی برای نضج گرفتن اشکال مختلف انحراف و اغتشاش سیاسی ایجاد می‌کند.

عنصر تضاد که در تمام سطوح روابط اجتماعی مستتر است برآیند نیروهای فکری را منفی یا خنثی می‌سازد. به این ترتیب امکان همفکری میان دانشمندان و تراکم دانش کاهش می‌یابد

برای گزینش دانشجو در دوره‌های تحصیلات تکمیلی غیر از ضوابط علمی به برخی از معیارهای کیفی مانند تناسب سن، علاقه، استعداد تزکیه، ظرفیت وجودی، استادیبری و روحیه استقامت توجه شود.

بررسی و ارزیابی

در بررسی اثر حاضر که از زوایای مختلف وضعیت کنونی نهاد علم در ایران را به چالش طلبیده چند نکته جلب توجه می‌کند که به طور خلاصه به هریک از آنها اشاره می‌شود.

این کتاب حاصل حدود ۳۰ سال تجربه فعالیت آموزشی و پژوهشی نویسند در دانشگاه‌های داخل و خارج از کشور، سرپرستی کمیته برنامه ریزی و گزینش استاد وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری، عضویت در فرهنگستان علوم و همکاری با فرهنگستان علوم پزشکی است. از این رو مؤلف با اشراف نسبت به ساز و کارهای نظام علمی جامعه به تنوین این اثر پرداخته است.

- محتوای کتاب بدون آن که نویسنده خود مدعی باشد در حوزه جامعه‌شناسی علم و معرفت قرار می‌گیرد. از آنجا که علم یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است بررسی و ارزیابی آن بیش از هر رشته دیگر در قلمرو جامعه‌شناسی واقع می‌شود. در دنیای کنونی علم پتانسیل بالایی برای تغییر جامعه دارد. امروزه بخش قابل ملاحظه‌ای از تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تحت تأثیر تحول در دستاوردهای علمی است. «نقش اصلی جامعه‌شناسی معرفت توجه به ارتباط دانش با دیگر عوامل وجودی جامعه یا فرهنگ است.» (مولکی، ۱۳۷۶: ۱۱) بر این سیاق مؤلف نیز کوشیده است تا از طریق بررسی تعامل علم با سایر نهادهای جامعه مسئله مورد نظر خود یعنی موانع رشد علم را تبیین نماید.

تحلیل‌های کتاب بر اساس چارچوب نظری خاصی شکل نگرفته است. هر چند که مروری بر منابع کتاب مبین آن است که مؤلف به استفاده از آراء سایر اندیشمندان جامعه‌شناسی عنایت داشته، اما این کار را به شیوه خاص خود انجام داده است. وی آراء نظریه پردازان غربی، رهنمودهای دانشمندان داخلی و مقتضیات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص جامعه ایران را با افکار و تجربیات خود در هم آمیخته و از تلفیق این عناصر به یک چارچوب فکری ترکیبی دست یافته است. این چارچوب که مبنای تحلیل مؤلف را تشکیل می‌دهد به استفاده محض از نظریات متعارف جامعه‌شناسی تکیه ندارد. بلکه او متناسب با مسئله فکری خود از نظریات موجود بهره‌مند شده است.

اصل وحدت بخش کلیه مباحث کتاب ریشه یابی مشکلات موجود نهاد علم در ایران و کوشش برای اصلاح آن است. در این میان هم به نقش عوامل زمینه‌ای که دارای ابعاد ساختاری هستند و هم به نارسائی‌های درونی نهاد علم توجه شده است.

همانند اثر اخیر یعنی توسعه و تضاد (۱۳۷۶) و آناتومی جامعه (۱۳۷۸) نویسنده در این کتاب نیز مخاطبان خود را فراتر از حیطه جامعه‌شناسی در نظر

ارتقاء شتابزده اشخاص فاقد صلاحیت موجب نارضایتی افرادی است که از کفایت بیشتری برخوردارند. به این ترتیب تضاد و فردگرایی جایگزین همدلی و تفکر جمعی می‌شود

اقدام به اندازه کافی مؤثر نبوده و مفهوم منفی واژه استبداد همچنان غلبه دارد. از این رو از نظر لغوی و اصطلاحی واژه اقتدار در مقایسه با واژه استبداد منظور نویسنده را مبنی بر این که علم نظامی سلسله مراتبی برگرفته از توانمندی‌های فکری و عملی صاحبان آن است، بهتر تأمین کند.

- از دیگر موارد قابل توجه این است که علیرغم تنوع و تعدد موضوعات مطرح شده کتاب فاقد نمایه موضوعی است. در صورتی که وجود یک فهرست راهنما یا لغتنامه در انتهای کتاب بر کاربرد گزینشی مطالب می‌افزاید.

این کتاب که به کنذوکو در وضعیت علم ایران پرداخته، قابلیت آن را دارد که با اهداف آموزشی و کاربردی متفاوت مورد استفاده قرار گیرد. اثر مورد نظر به عنوان یک منبع کمکی در درس جامعه‌شناسی علم و تکنولوژی و جامعه‌شناسی معرفت (مقطع کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی) و همچنین در درس جامعه‌شناسی سازمان‌ها و بررسی مسائل اجتماعی ایران (مقطع کارشناسی علوم اجتماعی) قابل استفاده است. علاوه بر این متن کتاب برای مدیران و کارگزاران سطوح مختلف نهاد علم راهکارهای عملی و کاربردی متعددی جهت بازسازی و پالایش علم دربردارد.

- لابلای مطالب کتاب به موضوعات متنوعی مانند گریز نخبگان فکری، مترك گرایی و فرهنگ علمی اشاره شده که می‌تواند برای علاقمندان مبحث علم در ایران الهام بخش پژوهش‌هایی جامعه‌شناختی باشد.

منابع:

- آذرنوش آذرتاش (۱۳۷۹) «فرهنگ معاصر عربی». فارسی براساس فرهنگ عربی، انگلیسی هانس ور، تهران: نشر نی.
توکل محمد (۱۳۷۰) «جامعه‌شناسی علم»، تهران: انتشارات نص.
چلی مسعود (۱۳۷۵) «جامعه‌شناسی نظم تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی»، تهران: نشرنی.
سروش عبدالکریم (۱۳۷۲) «علم‌شناسی فلسفی». گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
فرشاد مهدی (۱۳۶۵) «تاریخ علم در ایران»، تهران: انتشارات امیرکبیر.
محسنی منوچهر (۱۳۷۲) «مبانی جامعه‌شناسی علم: جامعه علم و تکنولوژی»، تهران: انتشارات طهوری.
مولکی مایکل (۱۳۷۶) «علم و جامعه‌شناسی معرفت»، حسین کجویان، تهران: نشرنی.

گرفته است. از این رو سبک نگارش خود را به گونه‌ای تنظیم نموده تا هم اندیشمندان رشته‌های مختلف بیرون از حوزه علوم اجتماعی و هم مدیران و مجریان امور علم بتوانند از رهنمودهای آن استفاده نمایند. به نظر می‌رسد این شیوه سوی‌گیری نسبت به مخاطب موجب عمومی کردن جامعه‌شناسی در سطح جامعه و نفوذ آن در سایر حوزه‌های فکری می‌شود. چنین اقدامی به بسط و توسعه علم جامعه‌شناسی کمک می‌کند.

- متن کتاب مملو از نقل قول‌هایی است که نویسنده با احترام از نام صاحبان آنها یاد می‌کند. این ویژگی که می‌تواند به عنوان نماد امانتداری علمی تلقی شود، اهمیت رعایت اخلاق علمی را به خواننده متذکر می‌شود. با وصف این برخی از این بزرگان برای مخاطبان ناشناخته هستند. به نظر می‌رسد اگر در فهرستی جداگانه در انتهای کتاب یا در پاورقی مشخصات علمی این افراد معرفی شود، خوانندگان بتوانند به این طریق با برخی از متفکرین و دانشمندان جامعه خود آشنا شوند.

- در صفحه ۳۵ کتاب از علم به عنوان یک نهاد بسیار استبدادی یاد شده است. به نظر می‌رسد کاربرد واژه استبداد برای علم تا حدی ایهام برانگیز است. مؤلف استبداد را معادل کلمه (Authoritative) به کار برده است و در توصیف آن در صفحه ۲۹-۲۸ به وجود یک نظام سلسله‌مراتبی که مبتنی بر توانایی افراد در حل مسائل و مشروعیت آنها از نظر زبردستان است، اشاره دارد. در حالی که این مشخصات یا واژه اقتدار بیشتر تناسب دارد.

«اقتدار» در لغت به معنای قدرت، توانایی، کارایی، لیاقت و شایستگی است. مقتدر نیز به معنای مسلط بر چیزی، کارآمد، باکفایت نیرومند و قدرتمند است. (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۵۳) در عوض استبداد به معنای حکومت مطلقه و تک‌بر بودن و خودرایی و گرایش به قدرت مطلق می‌باشد و فرد خودسر و فرمانروای مطلق العنان را مستبد گویند. (همان: ۲۸)

صرف‌نظر از ریشه لغوی از جهت اصطلاحی نیز واژه استبداد در چارچوب مباحث سیاسی و اغلب با نوعی فضای مفهومی منفی توأم است. هر چند مؤلف تلاش نموده واژه استبداد را به عنوان یک مفهوم خنثی در نظر گیرد و با کاربرد صفت مستدل/نامستدل به آن معنایی مثبت یا منفی دهد. به نظر می‌رسد این